



ویسواوا شیمبورسکا

هیچ چیز دوبار اتفاق نمی افتد

جلد چهارم

— مجموعه شعر —

ترجمه‌ی ملیحه بهارلو

شعرجهان...

فهرست

۹.....	پیش‌گفتار.....
۱۳.....	نمایشگاه معجزه.....
۱۶.....	در باره‌ی مرگ، بدون اغراق.....
۱۹.....	چند کلمه در باره‌ی روح.....
۲۲.....	نفرت.....
۲۵.....	سختی زندگی با خاطره.....
۲۸.....	در ستایش خواهرم.....
۳۰.....	در ستایش منفی‌بافی در مورد خود.....
۳۲.....	دنیای واقعی.....
۳۵.....	زندگی، هنگامی که منتظری.....
۳۸.....	زیر یک ستاره‌ی کوچک.....
۴۱.....	انقراض قرن.....
۴۴.....	بچه‌های نسل ما.....
۴۷.....	مُردن از گرسنگی در اردوگاهی در یسور.....
۵۰.....	شکنجه.....
۵۳.....	تروریست تماشا می‌کند.....
۵۶.....	ویتنام.....
۵۸.....	شناسایی.....
۶۰.....	سه کلمه‌ی خیلی عجیب.....
۶۱.....	۱۶ مه ۱۹۷۳.....
۶۴.....	بعضی‌ها شعر را دوست دارند.....

۶۶	چند کلمه درباره‌ی آمار
۶۹	عشق در نگاه اول
۷۲	یادداشت تشکر
۷۵	هیچ چیزی هدیه نیست
۷۷	لبخندها
۸۰	فهرست
۸۳	هیچ چیز دوبار اتفاق نمی‌افتد
۸۵	یک یادداشت
۸۷	فیلمی از دهه‌ی شصت
۹۰	من به تمامی نخواهم مُرد
۹۲	عشق واقعی
۹۵	مهربانی ناینایان
۹۷	خاموشی گیاهان
۱۰۰	عکسی از جمعیت
۱۰۲	کوله بار سفر
۱۰۵	دختر کوچک رومیزی را می‌کشد
۱۰۷	همه چیز
۱۰۸	گزارشی از بیمارستان
۱۱۰	می‌توانست
۱۱۲	عشق اول
۱۱۴	نگاتیو
۱۱۶	در ستایش رویا
۱۱۹	ما خوب و بد دنیا را شناختیم
۱۲۰	چاله‌های آب
۱۲۲	ساعت چهار صبح
۱۲۴	ABC
۱۲۵	مونولوگِ یک سگِ گرفتار در دام تاریخ
۱۲۹	چشم انداز
۱۳۱	زندگی آرام با یک بادکنک
۱۳۴	پی‌نوشت‌ها

پیش‌گفتار

در آغاز زندگی ادبی‌ام عاشق بشریت بودم. می‌خواستم برای مردم کار خوبی بکنم. اما خیلی زود فهمیدم که نجات بشر ممکن نیست.

ویسواوا شیمبورسکا^۱، شاعر، مقاله‌نویس و مترجم لهستانی، در ۲ جولای ۱۹۲۳ در روستای بنین در لهستان به دنیا آمد و هشت سال بعد، همراه خانواده‌اش به کراکوف^۲ رفت و تا زمان مرگش همان جا زندگی کرد. در سال ۱۹۴۸ با شاعری به نام آدام وودک^۳ ازدواج کرد که البته زندگی مشترک‌شان تنها ۶ سال دوام داشت. شیمبورسکا هیچ‌وقت بچه‌دار نشد.

در دانشگاه، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی خواند. اولین شعرش را در مارس ۱۹۴۵ با عنوان دنبال یک کلمه‌ام در روزنامه‌ای منتشر کرد. اولین مجموعه اشعارش با عنوان این همان است که برایش زندگی می‌کنیم، در سال ۱۹۵۲ منتشر شد که بیانگر رئالیسم سوسیالیستی بود. دو سال بعد، مجموعه‌ی ایدنولوژیک دیگری به نام سؤال‌هایی که از خودم می‌پرسم منتشر کرد.

او سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای گفت: «وقتی جوان بودم به مکتب کمونیسم معتقد بودم. می‌خواستم دنیا را از طریق کمونیسم نجات بدهم. اما خیلی زود

1. Wisława Szymborska

2. Krakow

3. Adam Włodek

فهمیدم چنین چیزی امکان‌پذیر نیست؛ با این حال هرگز انکار نمی‌کنم زمانی به آن اعتقاد داشتم.»

در سال ۱۹۵۷ اعلام کرد دیگر اعتقادی به کمونیسم و اشعار اولیه‌اش ندارد. در دهه‌های بعد، از فعالان مبارز جنبش همبستگی علیه دولت کمونیستی لهستان بود. در دوران حکومت نظامی در سال ۱۹۸۱، اشعارش را با اسم مستعار در نشریات زیرزمینی منتشر می‌کرد.

در سال ۱۹۹۶ علی‌رغم منتشر کردن تنها ۲۰۰ شعر، جایزه‌ی نوبل را دریافت کرد و هیئت نوبل ستایش‌اش کرد. او پنجمین نویسنده‌ی لهستانی بود که موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل شد. هیئت نوبل او را با عنوان «موتزارت عرصه‌ی شعر» توصیف کرد، به این دلیل که سرودن شعر را از چهارسالگی آغاز کرده بود.

در سخنرانی نوبلش درباره‌ی الهامات شاعرانه این چنین گفت: «الهام، هر چه باشد، از یک "نمی‌دانم" مدام زاده شده است... به همین خاطر این عبارت کوچک این قدر برای من باارزش است: "من نمی‌دانم." این جمله خیلی کوچک است، اما با بال‌های نیرومندی پرواز می‌کند. این سؤال زندگی‌های مان را وسعت می‌بخشد، به طوری که فضاها‌ی درون مان را در بر می‌گیرد، و همزمان فضاها‌ی خارج از ما را — که زمین کوچک مان در آن معلق است — هم شامل می‌شود... شاعران، اگر واقعاً شاعر باشند، باید همیشه یک "نمی‌دانم" بی‌وقفه را همراه خود داشته باشند.»

همچنین در آن سخنرانی درباره‌ی زندگی شاعران، شوخی کرد: «فیلم‌های بزرگی درباره‌ی زندگی دانشمندان و هنرمندان ساخته می‌شود، اما کم پیش می‌آید شاعران موضوع فیلمی باشند. کارشان به طرز ناامیدکننده‌ای غیرفتوژنیک است. یک نفر پشت میز می‌نشیند یا روی مبل دراز می‌کشد، درحالی‌که به دیوار یا سقف خیره شده است. هر چند وقت یک‌بار هفت خطی می‌نویسد، فقط برای این‌که یکی از آن‌ها را پانزده دقیقه‌ی بعد خط بزند، و سپس یک ساعت دیگر می‌گذرد که در طول آن هیچ اتفاق دیگری نمی‌افتد. چه کسی می‌تواند تماشا‌ی چنین چیزی را تحمل کند؟»

او اصرار داشت اشعارش شخصی هستند، نه سیاسی. در مصاحبه‌ای که بعد از برنده شدن نوبل با نیویورک تایمز انجام داد، گفت: «البته که زندگی و سیاست پیوسته باهم در تماس اند، اما اشعار من ابدأً سیاسی نیستند.»

علی‌رغم محبوبیتش همیشه از بودن در انظار عمومی دوری می‌کرد و در سال ۲۰۰۰ به گاردین گفته بود: «هیا هو و سروصدای زیادی در مورد من وجود دارد. هر کسی به تنهایی احتیاج دارد، به خصوص کسی که نیاز دارد در مورد آنچه تجربه می‌کند، فکر کند. تنهایی در کار من به عنوان یک شیوه‌ی الهام گرفتن، خیلی مهم است. البته منظورم انزوا نیست. من درباره‌ی انزوا شعر نمی‌نویسم.»

او از این‌که همه می‌خواستند با او مصاحبه کنند، تعجب می‌کرد: «در این چند سال گذشته، عبارت مورد علاقه‌ی من این بوده است: "نمی‌دانم." من به سن خودشناسی رسیده‌ام، بنابراین هیچ چیز نمی‌دانم. کسانی که ادعا دارند چیزی می‌دانند، مسئول بیشترین هیا هوهای دنیا هستند.»

دکتر کلر کاواناگ^۱ پروفیسور ادبیات — که به همراه استانیسلاو بارانسکا^۲ بیشترین تعداد از اشعار او را به انگلیسی ترجمه کرده‌اند — در روز اعلان نوبل گفت: «شیمبورسکا به هر چیزی از زاویه‌ای نگاه می‌کند که اگر یک میلیون سال هم فکر کنی، هرگز چنین چیزی به ذهنت نمی‌رسد.»

شاعر، چارلز سیمیک^۳ نوشت: «شیمبورسکا اغلب طوری می‌نویسد که انگار موضوع اشعارش تعیین شده هستند و آن را تا عمقش بررسی می‌کند. اگر این یعنی شعرش مثل یک نوشته‌ی توضیحی است، درست است. شیمبورسکا بیشتر از هر شاعر دیگری، نه تنها می‌خواهد یک موقعیت شاعرانه در خوانندگانش ایجاد کند، بلکه می‌خواهد چیزهایی را هم به آن‌ها بگوید که قبلاً نمی‌دانستند یا هرگز به فکرشان نرسیده بود.»

طبق گفته‌ی منشی خصوصی‌اش، مایکل روسینک^۴، شیمبورسکا تا لحظه‌ی مرگش پیوسته در حال نوشتن بود، با این حال در طول حیاتش کمتر از ۴۰۰ شعر

1. Clare Cavanagh
3. Charles Simic

2. Stanislaw Baranczak
4. Michal Rusinek

منتشر کرد. وقتی از او در مورد تعداد کم اشعار منتشرشده‌اش سؤال کردند، گفت:
«در خانه‌ام یک سطل آشغال دارم.»

از شخصیت‌های معروفی که آثار شیمبورسکا را مورد تحسین قرار داده‌اند، می‌توان به وودی آلن، کارگردان سرشناس سینما اشاره کرد. این فیلم‌ساز امریکایی در سال ۲۰۱۰ مستندی با نام *گاهی زندگی قابل تحمل است* ساخت که عنوان آن را از روی گفته‌های این شاعر لهستانی برگرفته بود.

وودی آلن درباره‌ی شیمبورسکا گفت: «او قادر است پوچی و اندوه زندگی را به زیبایی تصویر کند و درعین حال می‌تواند نگاه مثبتی هم داشته باشد.»

شیمبورسکا سرانجام در ۱ فوریه‌ی ۲۰۱۲ در ۸۸ سالگی در خانه‌اش در کراکوف، به علت مبتلا بودن به سرطان ریه، از دنیا رفت. آخرین مجموعه‌ی اشعارش که تا هنگام مرگ در حال کار کردن روی آن بود، پس از مرگش، در سال ۲۰۱۲ منتشر شد.

«تصور کردم به فضا رفته‌ام. بالای این همه ابر و لایه‌های هوا جا گرفته‌ام. از آن بالا به زمین نگریدم، و از آن بالا به زمین گوش کردم و دیدم بیش از پیش شلوغ است. فکر کردم و دیدم در قدیم، زمین بسیار ساکت‌تر بوده است. واقعاً زیاد حرف می‌زنیم. همه دارند حرف می‌زنند. بیشتر از نیاز. همه فکر می‌کنند چیزی گفتنی دارند. حال آن‌که حرف با ارزش شاید دو سه بار در یک قرن پیدا شود. خود من شخص پُر حرفی نیستم. اصلاً بیش از آن‌که راجع به چیزی اظهار نظر کنم، دوست دارم یکی دو روز بیندیشم. دلم می‌خواهد حرفم ارزش دو روز فکر کردن را داشته باشد.»

نمایشگاه معجزه

برای علی که هنوز معجزه‌ی زندگی را باور دارد...

معجزه‌ی معمولی:

این‌که معجزه‌های معمولی زیادی اتفاق می‌افتند.

یک معجزه‌ی متداول:

پارس سگ‌های ناپیدا

در خاموشی شب.

یک معجزه از بین معجزه‌های زیاد دیگر:

یک ابر کوچک سبک

که می‌تواند یک ماه بزرگ و سنگین را بپوشاند.

چندتا معجزه در یکی:

عکس یک درخت توسکا در آب افتاد،

و این‌که درخت، وارونه است، از چپ به راست،

تصور کردم به فضا رفته‌ام. بالای این همه ابرو و
لایه‌های هوا جا گرفته‌ام، و از آن بالا به زمین
نگریستم، و از آن بالا به زمین گوش کردم و دیدم
بیش از پیش شلوغ است. فکر کردم و دیدم در
قدیم، زمین بسیار ساکت‌تر بوده است. واقعاً زیاد
حرف می‌زنیم. همه دارند حرف می‌زنند. بیشتر از
نیاز. همه فکر می‌کنند چیزی گفتنی دارند. حال آن‌که
حرف بالارزش شاید دو سه بار در یک قرن پیدا
شود. خود من شخص پرحرفی نیستم. اصلاً بیش از
آن‌که راجع به چیزی اظهار نظر کنم، دوست دارم
یکی دو روز بیندیشم. دلم می‌خواهد حرفم ارزش دو
روز فکر کردن را داشته باشد.

www.scheiblmeh.ir



شهر اطلاعاتی - ۲۱

شهرستان

۱۲۰۰۰ تهران

ISBN-13: 978-600-229-490-6



9 786002 294906